

کباب قناری بر آتش سوسن و یاس

روزگار غریبی است نازنین

تقدیم به دل به دریا افکنانندگان دهه شصت و بازماندگانشان

احمد صبوری

Ah.Sabouri@gmail.com

پیش در آمد:



اخیراً نوشته هائی با ادعای روشن کردن حقایق کشتار دهه شصت انتشار می یابد که در پوشش فریبنده حقیقت یابی، زیرکانه به خشونت های "طرفین درگیر" در آن سالها اشاره می شود. نوشته

های آقایان اکبر گنجی⁽¹⁾ و رضا فانی یزدی⁽²⁾ از جمله این مقاله ها است. این دوازده جمله نظریه پردازان دیدگاه "برخورد خشونت طلب ها" هستند. آقای گنجی در مقاله خود در نهایت "بی طرفی" یک لیبرال فرمیست، در فضا سازی رندانه ای ابتدا خوانندگان را به یک کمپ مجاهدین در عراق می برد و قبل از پرداختن به اعدام وحشیانه هزاران اسیر در بند رفقاییش آنها را به شنیدن سخنان آقای رجوی درست پیش از عملیات فروغ جاویدان میهمان می کند. فضا سازی ماهرانه است، در نهایت قصد این است که خواننده توجیه شود که اگر عملیات مجاهدین موفقیت آمیز می بود اکثر زندانیان به نیروهای مجاهدین خلق ملحق می شدند. در نوشته خود آقای فانی یزدی در راستای همان اتحاد شکل گرفته از فردای قیام با جناح آقای گنجی در حاکمیت، نگاه مشابهی به کشتارها دارد. وی هم در انتهای مطلب با توسل به احساسات "رقیق انسانی" هر نوع توسل به خشونت را محکوم می کند.

من از اینکه وقایع این سیاهترین دوران تاریخ معاصرمان تا حدودی از محاق فراموشی در آمده نسبتاً خرسندم، اما یک سویه نوشتن ماجرا را هم قویاً محکوم می کنم. واضح است که این دو نوشته، بیانگر نظرات فعلی بخشی از مجریان و حامیان این جنایات پس از گذشت بیست و اندی سال از واقعه است. اما آنچه جای آن خالی است نظر طرف سرکوب شده است که در این فاجعه هزاران قربانی داده است. در این مطلب سعی دارم در حد توانم بیانگر نظریات طرف سرکوب شده باشم.

در اینجا لازم می دانم که از مجاهدین خلق، فدائیان اقلیت، راه کارگر، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، حزب دمکرات کردستان

، حزب کمونیست ایران / کومله ، چریکهای فدائی خلق ، و سایر جریانات چپ انقلابی دهه 60 که در کل بیش از 95 درصد جانباختگان با آنها ارتباط تشکیلاتی داشتند رفیقانه گله کنم که در مقابل این هجوم جدید فکری لیبرال فرمیست ها طبق روش مرسوم در این بیست و چند سال اخیر انفعال و سکوت پیشه کرده اند.

نگارنده هیچگاه تعلق فکری و تشکیلاتی به مجاهدین خلق نداشته است و تبدیل مجاهدین خلق به یک زائده سرمایه داری نئولیبرالیستی جهانی را هم ناباورانه محکوم می کند .

پیش از فاجعه :

پس از افول بورژوازی به اصطلاح ملی و ادغام تمام عیار سرمایه داری ایران در سرمایه های امپریالیستی ، عمدتاً گرایشات انقلابی ترقی خواهانه در ایران بتوسط دو جریان فدائیان خلق و مجاهدین خلق نمایندگی می شد. پایگاه و نفوذ این دو جریان عمدتاً در خرده بورژوازی مدرن و خرده بورژوازی تهیدست شهری بود. ترکیب این دو جریان فکری در سالهای 56 و 57 (از نظر تشکیلاتی پس از ضربات سالهای 54 و 55 بسیار کوچک شده بودند) با تئمه جبهه ملی (بورژوازی) و نهضت آزادی (بورژوازی مذهبی) و هیئت های مؤتلفه (بورژوازی تجاری مذهبی) و خرده بورژوازی سنتی با همراه شدن کارگران بالاخص کارگران صنعت نفت قیامی را تحقق می بخشد که منجر به متواری شدن بخشی از بورژوازی تحت رهبری شاه می گردد.

ترکیب گسترده و ناهمگون طبقاتی شرکت کنندگان در جنبش ، شرایط نا پایداری را پس از قیام بدنبال می آورد. در شرایط نسبتاً باز پس از قیام دو جریان فدائی و مجاهد بسرعت بسط می یابند. رقابت برای هژمونی طبقاتی سریعاً شکل می گیرد. دولتی از ترکیب بورژوازی (جبهه ملی) ، بورژوازی سنت گرا (نهضت آزادی) ، بورژوازی تجاری مذهبی (هیئت های مؤتلفه) و خرده بورژوازی سنتی بسرعت سرهم می شود. در نخستین گام در 12 فروردین 58 در یک شبه فرماندم بدون دادن حق بحث و اظهار نظر به مخالفان ، مردم در مقابل سؤال جمهوری اسلامی یا ادامه سلطنت قرار می گیرند و طبیعی است که جمهوری اسلامی انتخاب می شود. لازم به توضیح است که مجاهدین ، حزب توده و حزب رنجبران در این انتخابات شرکت کرده و به جمهوری اسلامی رأی می دهند. فدائیان و سایر گروههای چپ این فرماندم را تحریم می کنند.

در ماههای پس از قیام ، مجاهدین ، فدائیان و سایر چپ های انقلابی هر روز بزرگتر و با نفوذتر می شوند، شوراها یکی پس از دیگری متولد می شوند و مبارزه طبقاتی بشدت و حدت تمام در جریان می افتد. مسایل ملی هم سر باز می کنند و ملتهای سرکوب شده کرد و ترک و عرب و بلوچ خواستار احقاق حقوق حقه سرکوب شده تاریخی خود می گردند. رژیم نیروی

نظامی می فرستند و متوسل به خشونت می شود تعداد کثیری در کردستان و تبریز و گنبد و خرمشهر کشته می شوند.

با بالا گرفتن مبارزه طبقاتی خواسته های سرکوب شده 60 ساله همانند آوار بر سر رژیم می ریزد. بورژوازی ناتوان ایران که باران می خواست و سیل درو کرده بود بدنبال اقدام ماجرا جویانه اشغال سفارت امریکا در 13 آبان 1358 از حکومت کنار می گیرد ، اما همچنان در موقعیت هائی که نیاز به دانش تکنیکی اش بود در درون رژیم باقی می ماند، براحتی می توان ادعا کرد که بخش قابل توجهی از کادرهای درجه دوم بورژوازی با چراغ خاموش درون رژیم باقی می مانند.

بورژوازی سنتی بازاری و خرده بورژوازی سنتی ارتجاعی برای مهار رشد تصاعدی و روز افزون چپ هر روز شرایط فعالیت سیاسی را سختتر و خشن تر می کنند و خود را برای سرکوب وسیع و همه جانبه آماده می نمایند. در این بحبوحه بورژوازی غیر مذهبی ایران از یک طرف سرکوب چپ را می طلبد و از طرف دیگر نگران ماجراجوئی های رژیم می باشد .

برای نوشتن قانون اساسی مجلسی که در 12 مرداد 1358 سرهم شده بود و فقط خودی ها را در خود جمع کرده بود، قانون اساسی ولایت فقیه را علیرغم نا خرسندی بخشی از بورژوازی می نویسد و در 12 آذر 1358 به تصویب می رساند. حزب توده و لیبرال مذهبی ها به قانون اساسی ولایت فقیه رأی مثبت می دهند و کلیت چپ به انضمام مجاهدین با آن مخالفت می کنند.

حزب توده در این هنگامه در راستای سیاست های اتحاد جماهیر نا- شوروی که در دهه 70 میلادی از هر جریان صرفاً ضد آمریکائی و با هر ماهیتی دفاع می کرد به مشاور فکری - اطلاعاتی رژیم تبدیل می شود. نشریه مردم ارگان حزب توده تمامی تلاشش دامن زدن به اختلافات از موضع ارتجاعی رژیم با امپریالیسم آمریکا و نزدیک کردن آنها به نا- شوروی می باشد.

رهبر مجاهدین درنخستین انتخابات ریاست جمهوری به دلیل اینکه آشکارا مخالفت و مقید نبودن خود را به قانون اساسی تصویب شده اعلام کرده بود سلب صلاحیت می شود. رژیم برای سرکوب خونین دور خیز بر می دارد و حمله آغاز می شود. انقلاب فرهنگی اولین گام است . گرچه مجاهدین قبلاً طرح انقلاب فرهنگی را بر ملا کرده بود اما به دلایلی بطور عملی در مقاومت دانشجویان شرکت نمی کند. بنی صدر که آن هنگام از حامیان اصلی انقلاب فرهنگی بود صبح روز دوم اردیبهشت 59 همراه با اوباش به دانشگاه تهران می رود و درسرخنرانی خود مصوبه شورای انقلاب را ابلاغ می نماید و بر ضرورت انقلاب فرهنگی تأکید می کند. در مقاومت غیر مسلحانه دانشجویان تعدادی دانشجو کشته می شوند. دانشگاه ها برای سه سال بسته می شوند و دهها هزار دانشجوی چپ و مجاهد پاکسازی می شوند. میتینگ امجدیه مجاهدین در 22 خرداد 1359 مورد حمله

قرار می گیرد و یک مجاهد کشته و بسیاری زخمی می شوند. در این مراسم رجوی پس از ادای شهادت مجدد به مسلمان بودن خویش، همراه با موسی خیابانی قول می دهند که در مقابل فاشیزم ارتجاعی خواهند ایستاد.

تشدید مبارزه طبقاتی و شدت عمل رژیم سازمان فدائی را در بحران فرو می برد. سازمان فدائی در خرداد ماه 1359 برای دومین بار در پس از قیام تجزیه می شود بخش بزرگی از کادرها روش فکری حزب توده را می پذیرند و خود را فدائیان اکثریت می خوانند و بخش دیگری حول محور مقاومت در مقابل فاشیزم اسلامی در سازمان فدائیان اقلیت جمع می شوند.

رژیم با علاقه زاید الوصفی به تحریک رژیم عراق می پردازد در این میانه نمی توان از نقش دریادار احمد مدنی لیبرال، استاندار خوزستان، از عناصر جبهه ملی و مهره امپریالیستی در افروختن آتش این جنگ به سادگی گذشت. آخوند دعائی در اقدامی تحریک آمیز از طرف خمینی به سمت امامت جمعه بغداد منصوب می شود. رژیم به دامن زدن به اختلافات مذهبی در عراق شدت می بخشد شبکه های بمب گذاری به تناوب کشف می شوند و برخوردهای مرزی روزانه ادامه می یابند. صدام حسین "موهبت الهی" جنگ را به خمینی در شهریور 59 هدیه می کند. این جنگ تا مرداد 67 ادامه می یابد و میلیون ها انسان را در شعله های خود می سوزاند.

بورژوازی ناتوان ایران فاشیسم اسلامی را سالها بود که در رحم خود پرورش می داد حال که سرکوب چپ نیاز مبرمش است این جانور درنده خو را افسار رها می کند. سخنرانی بنی صدر نخستین ریاست جمهور رژیم اسلامی در دانشگاه تهران در 14 اسفند 1359 بتوسط اوباش خمینی بر هم زده می شود بنی صدر لاجرم به مجاهدین نزدیک می شود. به میتینگ اول ماه مه 1360 فدائیان اکثریت در میدان آزادی نارنجک پرتاب می شود. محل میتینگ اعتراضی جبهه ملی به لایحه قصاص قبل از برقراری سخنرانی بتوسط اوباش رژیم اشغال می شود و بر اساس فتوای خمینی در صبح 25 خرداد 1360 جبهه ملی مرتد اعلام می شود. به منزل خانوادگی مهدی ابریشمچی از رهبران مجاهدین حمله می شود. تظاهرات بزرگی به دعوت مجاهدین و با شرکت بسیاری از چپ های انقلابی در 30 خرداد 1360 در تهران تشکیل می شود اوباش هجوم می آوردند حدود 50 نفر کشته و بسیاری دستگیر می شوند. اعدام دستگیر شدگان از نیمه های شب آغاز می شود و جوخه های اعدام کشتار بی وقفه 7 ساله را آغاز می کنند. بنی صدر در 31 خرداد با تنها یک رأی مخالف بتوسط مجلس از ریاست جمهوری خلع می شود. به استثناء حزب توده و فدائیان اکثریت و لیبرال های مذهبی هر موجود زنده مخالف با رهبری خمینی مورد حمله قرار می گیرد. جبهه ای مرکب از رژیم و حزب توده و فدائیان اکثریت در نبردی خونین در مقابل مجاهدین، و چپ ها ی انقلابی صف آرائی می کنند. لیبرال های مذهبی هم در نهایت در این سرکوب که آرزویش را داشتند و برایشان

رحمت الهی بود ، در کنار رژیم می ایستند. نهضت آزادی و نیروهای ملی-مذهبی هیچگاه جنایات دهه 60 را رسماً محکوم نکرده اند.

سرکوب حزب توده و فدائیان اکثریت در این هنگامه یکی از عبرت انگیزترین حوادث تاریخی معاصر کشور ماست. رژیم که از چرخش 180 درجه ای فدائیان اکثریت و حمایت بی چون و چرای حزب توده در سرکوب چپ های انقلابی و مجاهدین سود بی شائبه ای برده بود در نهایت تحت فشار بورژوازی داخلی و امپریالیسم جهانی این دو را هم قربانی می کند. حزب توده که با برملاکردن کودتای نوژه (18 تیرماه 1359) سزاوار بهترین رفتارها از طرف رژیم بود غافل گیر می شود و تمامی تشکیلاتش در ایران متلاشی می شود. فدائیان اکثریت هم وجه المصلحه نیاز رژیم به سلاح های غربی برای جنگیدن قرار می گیرد و تشکیلات آنها هم در زدو بندهای جهانی متلاشی می شود.

در پایان چپ ها و مجاهدین جان به سلامت برده در اردوگاههای پناهندگی به قصه گوئی سلحشوری رفقاییشان می نشینند.

پس از فاجعه- زدوبند های گسترده :

به دنبال سرکوب وحشیانه مجاهدین و چپ ایران تمامی ماشین بوروکراسی ، مجاری فکری اجتماع ، شبکه های اقتصادی و نظامی به کنترل تام و تمام رژیم در می آیند. بورژوازی به بازسازی ماشینش می پردازد. دانشگاهها ، مدارس ، کارخانجات و بوروکراسی زیر چکمه های انجمن های اسلامی له می شوند. "سربازان نا شناخته امام زمان" در همه جا جولان می دهند و به آزار هر که در بست با آنها نیست مشغول می گردند. مردم ، مبهوت و ترسیده و ماتم زده اند و از سیاست گریزان و رژیم سرمست است و غزل خوان ، نای جغدی هم نمی آید بگوش.

رفسنجانی دولت سازندگی بر پا می کند که دو وظیفه دارد بازسازی کلیه مناسبات و ارزشهای سرمایه داری و برگشت به دوران شاه اما بدون وی و بازنویسی تاریخ دهه شصت به شکلی که قربانیان در جنایات مقصر شناخته شوند. رژیم به چرب کردن سبیل تکنوکراتها و روشنفکران لیبرال عافیت طلبی که در تمامی دهه کشتار معلوم نشد کجا بودند و برای شرکت در مجلس ختم چپ روز شماری می کردند، روی می آورد. نشریاتی دوباره پیدا می شوند که اساس کارشان نقد بنیاد های اندیشه چپ و ارزشهای انسان دوستانه می باشد. تنها انتقاد از عملکرد و اندیشه چپ است که تحمل می شود و هر گاه که از این پای فراتر گذارده می شود پیغام فرستاده می شود که سرنوشت "پوینده و مختاری" در انتظار تان خواهد بود. قرار می شود در فرایند اسطوره شکنی همه اسطوره های چپ ابتدا خُرد شوند. در نتیجه این همکاری استراتژیک بورژوازی مذهبی و لیبرال های غیر مذهبی گفتمان "نقد خشونت" شکل می گیرد. خشونت هم یعنی مقاومت و هر مقاومتی خشونت تلقی می شود. در نهایت تلاش می شود که جنایات دهه شصت محصول "خشونت های طرفین" بالاختص

مجاهدین خلق شناخته شود. گفتمان نقد خشونت زیرکانه هر دو طرف را مقصر می‌شناسد با این وصف که لبه تیز حمله همیشه متوجه مجاهدین می‌باشد. این گفتمان در طرف دیگر دعوا خمینی و سه چهار نفر دیگر را هم مسؤل فجایع می‌شناسد و مسئله به زعم آنها خاتمه می‌یابد. در این روند، محیلانه سعی می‌شود پای آقایان رفسنجانی و خامنه‌ای و اردبیلی و موسوی از فجایع دور نگه داشته شود و به جامعه القاء می‌شود که اینان روحشان از این فجایع خبر دار نبوده است و اگر هم بوده جملگی از روز اول با آن مخالف بوده اند. لیبرال‌ها در نهایت "خشونت‌گریزی" توصیه می‌کنند که دو طرف روی هم را ببوسند و خواسته می‌شود که وقایع این دهه برای سلامتی روحی جامعه به بایگانی تاریخ سپرده شود. برای سربازگیری رژیم نمایندگان به کنفرانس برلین می‌فرستد و دوستان سابقی را که یکبار برای نزدیکی با غرب قربانی کرده بود دوباره به اتحاد جدیدی دعوت می‌کند. نهایتاً همکاری جدیدی حول کمک به فراموشی یا وارونه نشان دادن جنایاتی که هر دو در آن سهیم بوده اند شکل می‌گیرد. رفقای تازه جذب شده ریشه‌های تاریخی و فرهنگی خشونت در ایران را بی‌ارتباط با مبارزات چریکها در دهه پنجاه نمی‌یابند. در نهایت "سخت‌مندی و جوانمردی" هر مارکسیستی از کمون پاریس (1871 میلادی) به بعد در این جنایات مقصر شناخته می‌شود. به پیروان اتحاد طبقاتی بورژوائی، گفتمان سیاسی جدیدی در ایران شکل می‌گیرد که محوری‌ترین عنصر آن معادل کردن انقلاب با خشونت است و به کارگران و زحمتکشان "خیر خواهانه" توصیه می‌شود که از این پس بهتر است که بسوزند و بسازند.

گفتمان مبارزاتی دهه 60 :

1- سازمان مجاهدین خلق ایران: بیش از 80 درصد قربانیان دهه 60 به این سازمان تعلق تشکیلاتی داشته اند، گفته می‌شود در این دهه بین 14000 تا 16000 از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین بتوسط رژیم کشته می‌شوند. تا خرداد 59 این سازمان در انتقاد از رژیم بسیار محتاطانه عمل می‌کند. علیرغم اینکه توطئه انقلاب فرهنگی بتوسط این سازمان افشاء می‌شود با اینحال در مقاومت در کنار دانشجویان قرار نمی‌گیرد. ابتدا در سال 60 به تظاهرات مسالمت‌جویانه متوسل می‌شود اما پس از شروع اعدام‌های گسترده تاکتیک تظاهرات مسلحانه را اتخاذ می‌کند سپس تحت فشار خشونت رژیم به جنگ چریکی شهری و ترور مهره‌های رژیم و حمله به مراکز نیروهای سرکوبگر دست می‌زند. این سازمان بدنبال از دست دادن بیش از 8000 کادر و هوادار در سال 60 و اوائل 61، بخش بزرگی از نیروهایش را به عراق انتقال می‌دهد و به عملیات ایذائی علیه نیروهای رژیم متوسل می‌شود.

2- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اقلیت: تخمین زده می‌شود که نزدیک به 1000 نفر از عناصر مرتبط با این سازمان در دهه 60 بتوسط رژیم کشته می‌شوند. تشکیل فدائیان اقلیت محصول اختلافات وسیع درون

جنبش فدائی در سال 58 و حتی قبل از آن می باشد. همانطور که قبلاً گفته شد بخش بزرگی از کادرهای فدائی متقاعد می شوند که از خط مشی ای مشابه حزب توده در برخورد با جمهوری اسلامی تبعیت کنند. این با مخالفت اقلیتی از کادرها و بخش وسیعی از هواداران مواجه می شود. شتاب حوادث امکان سازماندهی گسترده را از رهبران اقلیت می گیرد. بخش بزرگی از رهبران اقلیت در همان ماههای اول سرکوب از بین می روند. در اساس فدائیان اقلیت مبارزه مسلحانه را نفی و کار سیاسی را تجویز می کرد گرچه در این خصوص اختلاف نظر های جدی درون این سازمان وجود داشت .

3- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر: بعد از قیام و عمدتاً از عناصر مارکسیست لنینیست مجاهدین تشکیل می شود و عمیقاً به کار سیاسی درون طبقه کارگر باور داشت. این سازمان منتقد مبارزه مسلحانه بود و اساساً مسلح نبود . حدود 450 کادر و تعداد بیشماری از هواداران این سازمان اعدام می شوند. تنها معدودی از کادر های این سازمان زنده می مانند.

4- حزب دموکرات کردستان ایران: قدیمی ترین تشکیلات سیاسی کردهای ایران می باشد. بر اساس تخمین 500 نفر از اعضای این سازمان در دهه 60 اعدام می شوند. شعار دهه 60 این حزب دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان بود.

6- کومله / حزب کمونیست ایران: ابتدا تشکیلاتی مارکسیستی و عمدتاً کردی بود. محتملاً 500 نفر از این حزب در دهه 60 اعدام می شوند. از تلفیق کومله با عناصری از کمونیست های غیر کرد حزب کمونیست ایران بعد ها پایه گذاری می شود.

7- سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر): بر اساس مخالفت با مبارزه مسلحانه بتوسط عناصری از فدائیان ، مجاهدین مارکسیست و گروه فلسطین پایه گذاری می شود. به فعالیت سیاسی درون جنبش طبقه کارگر می پردازد . از این سازمان بیش از 200 کادر و تعداد بیشماری هوادار در دهه 60 اعدام می شوند.

8 - چریکهای فدائی خلق ایران/ارتش رهایی بخش خلقهای ایران (آرخا) : نخستین انشعاب جدی در سازمان چریکهای فدائی خلق در پس از قیام می باشد. به مبارزه مسلحانه علیه رژیم دست می زند . بیش از 250 کادر این دو سازمان بتوسط رژیم کشته می شوند.

9- اتحادیه کمونیست های ایران /سربداران: تحت فشار الزامات روز به مبارزه مسلحانه دست می زند گرچه در ابتدا به تنها کار سیاسی درون طبقه کارگر باور داشت . بیش از 200 عضو این سازمان بتوسط رژیم به قتل می رسند

10 - سایر گروه‌های چپ انقلابی: رزمندگان آزادی طبقه کارگر گروهی غیر نظامی بود که به کار درون طبقه کارگر باور داشت از این سازمان تعداد زیادی اعدام می‌شوند. حزب کارایران (طوفان) گروه غیر نظامی بود بیش از 40 عضو این حزب اعدام می‌شوند. حزب رنجبران در مراحل به مقاومت مسلحانه روی می‌آورد و بیش از 60 عضو این حزب اعدام می‌شوند. تعداد کثیری گروه‌های کوچکتر انقلابی چپ هم مورد سرکوب واقع می‌شوند که از آوردن نام آنها بواسطه اجتناب از طولانی شدن مطلب خودداری می‌شود.

11- حزب توده ایران: قدیمی‌ترین حزب سیاسی چپ ایران می‌باشد. این حزب از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی در کنار رژیم قرار می‌گیرد و تنها سازمانی است که در کلیه انتخابات جمهوری اسلامی شرکت فعال نموده است. در دهه 60 تا پیش از حمله رژیم به تشکیلاتش به عنوان بازوی فکری رژیم عمل می‌کرد. اساساً این حزب هر نیروئی را که در مقابل سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی می‌ایستاد عامل امپریالیسم می‌خواند. در انتهای سال 61 و سال 62 این حزب مورد حمله رژیم قرار می‌گیرد و صدها عضو و هوادار این حزب دستگیر می‌شوند که از میان آنها ابتدا چندین عنصر نظامی در بهمن 63 اعدام می‌شوند. ده‌ها عضو این حزب در فجایع اعدا‌های عمومی سال 67 جان می‌بازند.

12- سازمان فدائیان خلق اکثریت: تحولات درون سازمان فدائیان خلق در سال 1359 و همگام و همراه شدن بخش اکثریت آن با رژیم چه به لحاظ کمی و چه بلحاظ کیفی بدون تردید اثرات مخربی بر مقاومت ضد فاشیستی دهه 60 می‌گذارد. شوک ناشی از این چرخش 180 درجه‌ای، اکثریت مطلق هواداران فدائی را که به طیف مدرن خرده بورژوازی ایران تعلق داشتند منفع‌ل می‌نماید. سازمان اقلیت هرگز فرصت لازم برای سازماندهی این نیروی عظیم را نمی‌یابد. سازمان فدائیان اکثریت مقاومت ضد فاشیستی را جریان‌ی امپریالیستی می‌خواند. این سازمان در دهه 60 دچار دو انشعاب جدی می‌شود. جناح چپ این سازمان که منتقد سیاست نزدیکی به جمهوری اسلامی بود پس از جدائی همراه با فدائیان اقلیت می‌شود. در اوج مذاکرات ادغام سازمان اکثریت و حزب توده بخشی از این سازمان بنام سازمان 16 آذر در مخالفت با این طرح که هیچگاه هم عملی نمی‌شود، انشعاب می‌کند. این تشکیلات جدید هم، سیاست حمایت از جمهوری اسلامی را با همان شدت و حدت سازمان اکثریت دنبال می‌کند. بدنبال حمله به حزب توده رهبران سازمان اکثریت به استثناء معدودی از ایران خارج و به شوروی می‌گریزند. رژیم حمله به سازمان اکثریت را هم در دستور کار خود قرار می‌دهد. هزاران نفر از اعضا و هواداران فدائیان اکثریت دستگیر می‌شوند و ده‌ها نفر از آنها عمدتاً در فجایع اعدام‌های عمومی 67 بر خاک می‌افتند.

مبانی حقوقی دفاع مسلحانه:

بنظر نگارنده و بر مبنای تعاریف کلاسیک، آنچه در سالهای دهه 60 در ایران می گذرد بدون هیچ شک و تردیدی، جلوه ای از تحقق فاشیسم می باشد. بورژوازی ناتوان از حکومت کردن برای حذف رقیب طبقاتی و حفظ سیستم و مناسبات موجود ناچار می شود که از نیروهای فاشیستی سازمان یافته کمک بگیرد و در نهایت پس از حذف دشمن طبقاتی و اطمینان از بر گشت نا پذیر بودن رقیب، نیروهای فاشیستی را به پایگاههای خود بر می گرداند.

آیا:

- 1- عدم آزادی گرد هم آیی و انتقاد از حکومت و حمله به هر اجتماعی (حتی یک گردهمائی از نیروهای دگر اندیش در سالهای 58 به بعد نمی توان یافت که مورد حمله اوباش رژیم قرار نگرفته باشد.)
- 2- ندادن اجازه نماینده شدن و انتخاب کردن به گروههای بزرگی از مردم بدلائل ایدئولوژیک و تلاش در تغییر اعتقادات با توسل به خشونت و ترور
- 3- پوشش اجباری ایدئولوژیک بالاخص حجاب اجباری زنان
- 4- حذف زنان از تمامی شئون اجتماعی و اعمال قوانین ارتجاعی ایدئولوژیک بر آنها با توسل به فشار و ارباب و سرکوب و اعدام
- 5- سنگسار انسان زنده
- 6- تقاضای کشتار روشنفکران دگر اندیش از تریبون های رسمی کشور به توسط رهبر کشور (بشکنید قلم و قدم...) و مرگ برای این و آن آرزو کردن در گردهمائی های رسمی حتی در حضور بالاترین مقام های رژیم
- 7- صدور خشونت به کشورهای دیگر برای تحقق آرزوهای ایدئولوژیک (بهر آزادی قدس از کربلا باید گذشت)
- 8- خائن خواندن هر موجود زنده ای به جز عوامل رژیم و افشاگری از تریبون های رسمی کشور (مزدور آمریکائی اعدام باید گردد)
- 9- تصفیه ایدئولوژیک دهها هزار نفری دانشجویان، کارمندان، کارگران و اساتید دانشگاه ها (دفتر تحکیم وحدت مجری تصفیه دانشجویان بود)
- 10- حمله مسلحانه و کشتار ملت های مختلف ایرانی از کرد، ترک، عرب، ترکمن و بلوچ که خواستار حقوق اولیه خود از جمله حق تحصیل و صحبت کردن ب زبان مادری هستند
- 11- غیر قانونی کردن تمرین باورهای مذهبی متفاوت و انحرافی خواندن رسمی آنها (بهائیت)

- 12- کنترل انتشارات و رادیو و تلویزیون و استفاده بی وقفه از آنها برای تبلیغ ایدئولوژی رسمی رژیم
- 13- دخالت نیروهای نظامی رژیم در هر شکل از گردهمایی از عروسی، کنسرت موسیقی، مسابقه ورزشی و تا تشییع جنازه
- 14- گزینش ایدئولوژیک برای استخدام و تحصیل و اجازه کسب و حق حیات
- 15- داشتن رهبری فرا انسان و نقد نا پذیر و غیر قابل تغییر که همه باید برای آرزو هایش قربانی شوند (خمینی عزیزم بگو که تا بمیرم- روح منی خمینی/ جسم منی خمینی)
- دلالت بر فاشیستی بودن این رژیم ندارند؟ بنظر من تنها طرح شعار "حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله" برای اثبات فاشیستی بودن این رژیم کفایت می کند.

سابقه تاریخی دفاع مسلحانه در مقابل رژیم های فاشیستی :

برای احتراز از اطناب کلام تنها به یک مورد آنهم شباهت زیاد بعضی از اقدامات رژیم خمینی و آلمان هیتلری بسنده می کنم. سرمایه داری آلمان پس از شکست در جنگ جهانی اول دچار رکود کامل می شود. این رکود با نفوذ زائدالوصف کمونیست هادر اجتماع همراه می شود. درست در لحظه سرنوشت ساز کمونیست ها تردید می کنند و فاشیزم هیتلری مسلط می شود و سرکوب آغاز می گردد. صد ها هزار کمونیست و یهودی جمع آوری می شوند و در اردوگاههای یا در مقابل جوخه های اعدام قرار داده می شوند یا ازگرسنگی و کار سنگین می میرند. قطعاً چپ ایران به اقتدار چپ آلمان نبود اما بحران سرمایه داری ایران در همان مقیاس و بسیار جدی بود. در مبارزه بر علیه فاشیسم هیتلری از انواع شیوه ها من جمله از دفاع مسلحانه و حتی ترور استفاده می شد. من تردیدی ندارم که مجاهدین در مقاومت انقلابی علیه رژیم درایت کافی از خود نشان دادند و بسادگی می شد از بسیاری از اشتباهات و اقدامات نابخردانه اجتناب شود اما اساساً هیچکدام از روشهای دفاعی مجاهدین به نظر من از نظر حقوقی غیر مجاز نیست. می توان در مقابله با رژیم که به وضوح قصد ریشه کن کردن یک جریان اجتماعی را دارد حتی از " ترور سیاسی" هم استفاده کرد. اگر یهودیان هیتلر را زودتر مثلاً در 1938 ترور می کردند آیا عمل آنها امروز قابل محکوم کردن بود؟ پر واضح است که من ظهور یک شخصیت را عامل پیدایش فاشیسم نمی دانم و ریشه فاشیزم را در بحران های اقتصادی اجتماعی جستجو می کنم با این اوصاف معتقدم که وجود یک شخصیت کاریزماتیک در شدت توسعه این پدیده بسیار نقش دارد. اگر فرض من بر وقوع فاشیسم در دهه شصت صحیح باشد، تردیدی ندارم که استفاده از هر اقدام تدافعی در مقابل فاشیزم توجیه شدنی است و اساس گفتمان "خسونت طرفین" را بی پایه و اساس می دانم.

احمد صبوری

Ah.Sabouri@gmail.com

ملاحظات: استفاده از این نوشتار در هر شکلی وبه هر مقداری و بدون ذکر نام نویسنده آن، "آنهم در روز روشن" کاملاً مجاز می باشد.

تیترا مقاله بر گرفته از شعری است از احمد شاملو

(1) هاشمی رفسنجانی و قتل عام ۶۷، (اکبر گنجی)

[HTTP://NEWS.GOOYA.COM/POLITICS/ARCHIVES/2011/07/124224.PHP](http://NEWS.GOOYA.COM/POLITICS/ARCHIVES/2011/07/124224.PHP)

(2) کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ جنایتی که دیگر هیچ کس حاضر نیست مسئولیت آنرا برعهده گیرد، (رضا فانی یزدی)

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=39018>